

ژئوکریتیسیسم (نقدِ جغرافیایی) در میانه‌ی چیزها:  
 مکان، دگرگونی/واژگونی<sup>۱</sup>، و چشم‌اندازهای ادبیات تطبیقی<sup>۲</sup>  
 رابرت تی. تالی (جونپور)  
 برگردان: فریده شهریاری و آیدین ترکمه

آیا این برشت بود که روی این مهم دست گذاشت که سربازی که مامور شده تا به جنگ سی ساله رهسپار شود، تقریباً یقین نمی‌دانسته که روزی آن را «جنگ سی ساله» نام خواهند نهاد؟ به هر روی، این ملاحظه به شایستگی یادآور دورنمای محدود ماست که خود برآمده از موقعیت تاریخ‌ناپذیر ما در مدیس ریوس<sup>۳</sup> [در میانه‌ی چیزها] است، که در آن احساس ما از مکان خودمان – حس مکان – نمی‌تواند به طور کامل فهمیده شود مادامی که محصور/محدود موقعیت آن باشیم. این تجربه‌ی در بین چیزها بودن است، بین کنش‌ها و اتفاقاتی که کنترل کمی روی آن‌ها داریم و حتا فهم‌مان از آن‌ها نیز ناچیز است: به بیان دیگر، این تجربه، تجربه‌ی خود تاریخ و جغرافیا است. همچون نومادهای دلوز که زندگی‌هاشان همیشه در اینترمتزو<sup>۴</sup>/میان‌آیند<sup>۵</sup> به سر می‌برد، آن‌هایی از ما، که در میانه‌ی چیزها سکنی گزیده‌اند (یعنی همه‌ی ما) در تلاشیم که به بهترین نحو ممکن فهمی از زمان حال داشته باشیم. در چنین موقعیتی است که نظریه، که همیشه به واسطه‌ی جنبه‌ی نظروزرانه‌اش (*theoria*) تعریف می‌شده است، بیش از همیشه برای تصویرکردن و طرح‌ریزی مسیره‌های جدید فهم جهانی که به طرز اجتناب‌ناپذیری بخشی از آن محسوب می‌شویم، ضرورت می‌یابد. به نظر می‌رسد نظریه‌ی ژئوکریتیکیال/جغرافیایی انتقادی<sup>۶</sup> با تاکیدش بر فضا‌مندی‌ای که خود نیز زمان‌مند و تاریخی است، به بهترین شکل می‌تواند به اضطراب کارتوگرافیکال زندگی «در میانی‌ترین نقطه» بپردازد. همان طور که فرانک کرمود می‌گوید: «انسان‌ها، هنگام تولد، مانند شعرا، در مدیس رس بی‌گذار به «سوی میانه‌ترین» می‌شتابند آن‌ها همچنین در مدیس ریوس می‌میرند، و برای فهم فاصله‌شان به سازش‌هایی ساختگی با خاستگاه‌ها و انتباهایی نیاز دارند همچون معنابخشیدن به زندگی و به اشعار<sup>۷</sup>. یافتن همیشگی خودمان در «میان چیزها» به همان اندازه که زمان‌مند است فضا‌مند است، همانطور که ما نیاز به یافتن شیوه‌های بازنمایی موقعیت‌مان در سیستم دینامیک جهانی (یک پرکتیس نظری شدیدن محلی/بومی<sup>۸</sup>) و نیز تصویرکردن سیستم جهانی‌ای که در آن مستقر می‌شویم (یک تصویر/بینش ظاهر ناممکن جهانی)، داریم از قرار معلوم، نیازمند انجام همزمان و دائم هر دو نیز هستیم دهیم ... پروژه‌ی پیوسته‌ی نقشه‌نگاری و ترسیم دوباره.

<sup>۱</sup> Peripeteia:

دکتر زرین کوب در بخش پی‌نوشت‌های توضیحی خود درباره «دگرگونی و بازشناخت» می‌گوید «مفهوم این واژه عبارت از تحول و دگرگونی است، اما مفهومی نزدیک به «امر ناگهانی و» امر خلاف انتظار «و مانند» بازی روزگار «نیز در آن هست.»

<sup>۲</sup> این متن برگردانی است از مقاله‌ای با مشخصات زیر:

Tally Jr, Robert T. (2014): "Geocriticism in the Middle of the Things: Place, Peripeteia, and the Prospects of Comparative Literature," *Géocritique: État les lieux / Geocriticism: A Survey*. Eds. Clément Lévy and Bertrand Westphal. Limoges: Pulim 6–15.

<sup>۳</sup> Mediis rebus

<sup>۴</sup> See Gilles Deleuze and Felix Guattari, *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizorenia*, trans. Brian Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1987, p. 381.

<sup>۵</sup> Intermezzo: اینترمتزو، میان‌آیند، میان آهنگ (آهنگ کوتاهی که دو بخش موسیقی را همبسته می‌کند)، میان‌آینش (نمایش کوتاه و سبک که میان دو بخش تئاتر یا اپرا اجرا می‌شود)، فاصله، نمایش کوتاه در میان پرده‌های نمایش جدی.

<sup>۶</sup> Geocritical Theory

<sup>۷</sup> Frank Kermode, *The sense of an Ending: Studies in the Theory of Fiction*, Oxford: Oxford University Press; 1967, p. 7.

<sup>۸</sup> Local

## موقعیت‌های نظریه

کار فکری‌ای که در این موقعیت در حال اتفاق افتادن است، یعنی کنش شکل‌دهنده یا معنابخش خود نظریه را می‌توان به درستی *مداخله‌ای پسامعاصر*<sup>۱</sup> نامید، همچون ردی هرچند گذرا و موقتی از آینده‌ای تیره و تاریک، که اگرچه در لحظه‌ی اکنون به چشم می‌خورد اما در همان لحظه‌ای که درک می‌شود، پیشاپیش از دست رفته است. هراکلیتوس<sup>۲</sup> آشکارا اظهار می‌کند که انسان نمی‌تواند دوبار در یک رود شنا کند، اما می‌دانیم که، تاریخ و جریان یورش‌وار و متلاطمش را حقیقتن نمی‌توان حتی یک بار نیز تجربه کرد. تفوقِ حال پر فراز و نشیب، میانه‌ای که ما در آن آشفته و سردرگمیم، شدیدن چشم‌اندازهای گذشته و آینده را محدود می‌کند. و آن‌چه به نظر یقین می‌آمده است ممکن است به سرعت جایش را به خلاف آن بدهد، این در حالیست که عدم قطعیت‌های دیگر در شکل‌هایی تشخیص‌پذیر متبلور می‌شوند. در وضع ایده‌آل، همانطور که ارستو در *بوطیقایش*<sup>۳</sup> به درستی توضیح می‌دهد، چنین وارونگی/دگرگونی‌ای (perpeteia) با درک و بازشناسی جدیدی از چیزها (anagnorisis) همراه می‌شود، و تصاویر بعدی بارزترند، حتی اگر موقتی باشند. در توضیح ارستو از وارونگی/دگرگونی در *بوطیقا*، مشخصن به لحظه‌ای در اثر ادیپ شهریار اشاره می‌شود که فرستاده‌ای که ظاهرن خبر خوشی را برای تسلی ادیپ سردرگم آورده بود، دست به افشاگری‌هایی می‌زند که تأثیری برخلاف آن چه انتظار می‌رفت داشت.<sup>۴</sup> این لحظه‌ی دگرگونی با شکلی از بازشناسی همراه می‌شود، یا «حرکتی از جهالت به سوی معرفت»، جایی که ادیپ حالا، مشخصن به واسطه‌ی وارونگی می‌فهمد که در حقیقت چه چیزی در جریان است. جالب آنکه این دگرگونی مولفه‌ی ضروری این معرفت جدید است یا به تلقی ارستو «والترین شکل بازشناسی مقارن است با وارونگی و نقض شرایط».<sup>۵</sup> این تغییر دیالکتیکی، این نیرنگ تاریخ، این پیامدهای غیرمنتظره‌ی این یا آن کنش و واکنش، این‌ها وقایعی هستند که در نهایت مهر تأیید بر اهمیت آن لحظه یا موقعیت می‌زنند. دگرگونی، به این ترتیب، عنصر حیاتی پرکنیسی نظری یا خود نظریه است که رسالت نظری آن تنها زمانی می‌تواند موفقیت‌آمیز جلوه کند که وارونگی‌ها/دگرگونی‌های متعدد تقدیر در نهایت آشکار شده‌اند. این در خصوص نظریه و پرکنیسی ژئوکریتیکیال نیز به همین اندازه مصداق دارد، زیرا مکانی که شخص تلاش برای ترسیم آن را دارد خود تنها به واسطه‌ی فعالیت نظری‌ای قابل درک است که بتواند غیرقطعی بودن خود را در میانه‌ی فضاها متغیر بی‌ثباتی شرح دهد که خود لزومن بخشی از آن محسوب می‌شود.

اگرچه که نظریه‌ی ارستو در باب اهمیت سبک‌ها و شیوه‌های خلقِ نمایشی تأثیرگذار است، مفهوم دگرگونی/واژگونی، ظاهرن، نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم عمومی‌تر جغرافیایی و تاریخی بر عهده دارد. تقریبین همچون نوعی از تعیین *مابعدی* (Nachträglichkeit) فضا زمان‌مند (با استمداد از اصطلاح فروید)، انسان حقیقتن رخداد یا معنایش را 'نمی‌داند' تا زمانیکه رخ دهد، و به کرات، معنای رخداد تنها در ارتباط با دگرگونی‌ای که بعدتر رخ می‌دهد، آشکار می‌شود. برای مثال، آن‌طور که فردریک جیمسون استدلال می‌کند، دگرگونی مولفه‌ی ضروری/بنیادین اندیشه‌ی دیالکتیکی است و به همان میزان معنادارترین کشف آن:

داستان بنیادینی که بی‌تردید دیالکتیک بایستی بازگو کند، داستان دگرگونی دیالکتیکی است، آن تغییر رویه‌ی/چرخش متناقض یک پدیده در جهت مخالف آن [...]. چیزی که می‌توان آن را همچون نوعی پرش زمانی<sup>۶</sup> توصیف کرد، که در آن نقطه‌ضعف‌های/موانع معین موقعیت تاریخی، در واقعیت، مزیت‌های پنهان آن از آب درآمده است. که در آن، چیزی که در ظاهر برتری‌های لاینفک به نظر می‌آمد ناگهان پولادین‌ترین زره‌های

<sup>۱</sup> Post-contemporary intervention

عنوان اثری مهم، تأثیرگذار، و به تازگی به اتمام رسیده‌ی کتاب‌های *فروست* (سری) دانشگاه دوک که توسط استنلی فیش و فردریک جیمسون ویراستاری شده است.

<sup>۲</sup> Heraclitus

<sup>۳</sup> *Poetics*

<sup>۴</sup> ارستو ممکن است دو قاصد را از نمایشنامه‌ی سوفوکل تلفیق کرده باشد: یکی از کورینث که اخبار خوب را اعلام می‌کند که والدین ادیپ (پدرخوانده و مادرخوانده‌اش) به مرگ طبیعی مرده و اینکه ادیپ در نتیجه نتوانست جان پدر خویش را با دست‌های خود بگیرد، و دیگری که روایت چوپان پیر را تأیید می‌کند، که توضیح می‌دهد چطور زمانیکه که ادیپ تنها یک نوزاد تازه متولد شده بوده است از مرگ نجات پیدا کرده و چگونه مخفیانه از میان والدین خونی‌اش برده شده است.

<sup>۵</sup> Aristotle, *The Poetics*, transl. Malcom Heath, New York: Pinguin, 1996, section XI.3.

<sup>۶</sup> Leap-frogging affair

محدودیت را در جهت پیشرفت‌های آتی خود نشان می‌دهد. این مسئله، در حقیقت همان محدودیت‌های دگرگونی است، گشتار/تغییر از منفی به مثبت و از مثبت به منفی.<sup>۱</sup>

جیمسون در یک نمونه‌ی بهنگام در کتاب *مارکسیسم و فرم* (۱۹۷۱)، از چنین دگرگونی دیالکتیکی‌ای در تاریخ معاصر سخن می‌گوید و پای مسابقه‌ی تسلیحاتی جنگ سرد را به میان می‌کشد. او به برتری تکنولوژیکی ایالت امریکا در تولید سلاح‌های اتمی اشاره می‌کند که باعث شد اتحاد جماهیر شوروی موشک‌هایی را آزمایش کند که توان حمل بمب‌های هسته‌ای بسیار بزرگ را دارند. این در نتیجه به سود برنامه‌ی فضایی آن‌ها بود؛ اما برتری متعاقب شوروی در تکنولوژی موشک موجب شد که آمریکایی‌ها ابزارهای ترانزیستوری کوچک‌تر و کارآمدتری را در کنار سایر ابزارها توسعه دهند. همچنان که می‌بینیم اگر از زاویه‌ی دیگری بنگریم، زیانی آشکار، سود مشخصی از کار درآمده است، اما از منظر فضازمانی متفاوت، خود همین موقعیت نیز واژگون می‌شود. همانطور که جیمسون نتیجه می‌گیرد، این نمونه از وقایع و دگرگونی‌های متعددی که بیشتر اتفاق افتاده است غفلت می‌کند درحالی‌که این و وقایع و دگرگونی‌ها شرایط امکان همین مسابقه‌ی تسلیحاتی تکنولوژیک یا مسابقه‌ی فضایی را به وجود آورده‌اند: «تصویر کامل این مجموعه‌ی خاص از دگرگونی‌های دیالکتیکی در نهایت مستلزم آن است تا دوباره به عمق خود عنصر تاریخ انضمامی فرو برویم.»<sup>۲</sup>

وضعیت نظریه در آنچه که امروز – گاهی مسروانه و گاهی محزونانه – عصر پسانظریه نامیده می‌شود نیز از دید من بر همین منوال است، به ویژه در مطالعات ادبی که البته به حوزه‌های دیگر در علوم انسانی و اجتماعی در آمریکا و جاهای دیگر تسری می‌یابد. اخیراً، کالبدشکافی‌های متنوعی کوشیده‌اند تا دستاوردها و ناکامی‌های عصر نظریه‌ی متعالی<sup>۳</sup> را ارزیابی کنند، برای مثال چهره‌های پیشرویی همچون تری ایگلتون در کتاب *پس از نظریه*<sup>۴</sup> که برای شیوع پژوهش‌های ضدنظری به ویژه در آمریکا سوگواری می‌کند که بر فرهنگ عامه مد روز یا مدل‌های مصرف‌گرایانه‌ی روشن‌فکری جنسی متمرکز است؛ تاریخ فکری نسبتاً منفی ایان هانتز که لحظه‌ی نظریه را قاطعانه سپری‌شده می‌انگارد؛ یا ارزیابی فکورانه‌ی فرانسوا کوسه از زندگی و حیات اخروی «نظریه‌ی فرانسوی»<sup>۵</sup> در آمریکا و اروپا<sup>۶</sup> از جمله‌ی این نمونه‌ها هستند. جیمسون، هر چند نه به تنهایی، از معدود افراد در دوران طلایی نظریه‌ی متعالی در ایالات متحده است که همچنان نوشته‌های نظری و انتقادی را در همان سطح عالی نظریه تولید می‌کند، آن هم نه تنها در مطالعات اخیرش درباره‌ی هگل و مارکس، بلکه از خلال پروژه‌ی جاه‌طلبانه و پردامنه‌ی چند جلدی‌اش، با نام

<sup>۱</sup> Fredric Jameson, *Marxism and Form: Twentieth-Century Dialectical Theories of Literature*, Princeton: Princeton University Press, 1971, p. 309.

<sup>۲</sup> *Ibid.*, p. 310.

این اواخر، در اثری به نام *ظرفیت‌های دیالکتیک*، جیمسون شاهی از هندوستان می‌آورد، و اینکه چگونه موردی به ظاهر منفی (از دید کاپیتالیسم غربی) سیاست شوروی‌گونه‌ی نهر را در دهه‌ی ۱۹۶۰ موجب شکل‌گیری موسسات تکنولوژیک شده و بدین ترتیب نسلی از کارگران تحصیل‌کرده تولید شدند که کاملاً در انطباق با ترقی (مثبت) برون‌سپاری در دهه‌ی ۱۹۹۰ شد. اما ورشکستگی (منفی) دات‌کام باعث شد تا فرآیند استخدام ناشی از برون‌سپاری، با استفاده از نیروی کار هندی (مثبت) ارزان‌تر در بیاید. چنین دگرگونی‌های دیالکتیکی بخشی از تاریخ ژئوپلیتیکی و اقتصادی معاصر در سطح جهانی باقی می‌ماند. ن.ک.

Jameson, *Valences of the Dialectic*, London: Verso, 2009, p. 40-41.

اما آنچه حداقل برای برخی از خوانندگان عجیب است، بحث جیمسون در این باره است که چگونه شبکه‌های تولید و توزیع والمارت مدلی را برای پرکتیس یوتوپیایی شکل می‌دهند – حقیقتن یک دگرگونی! ن.ک.: Valences, p. 411-433.

<sup>۳</sup> High theory

<sup>۴</sup> *After Theory*

<sup>۵</sup> French Theory

<sup>۶</sup> Terry Eagleton, *After Theory*, New York: Basic Books, 2003; Ian Hunter, “The History of Theory”, *Critical Inquiry* 33.1 (Autumn 2006), p. 78-112; and François Cusset, *French Theory: How Foucault, Derrida, Deleuze & Co. Transformed the Intellectual Life of the United States*, trans. Jeff Fort, Minneapolis: University of Minnesota Press, 2008.

برای pro-theory و پاسخ مارکسیستی به مقاله‌ی هانتز، ببینید: “How Not to Historicize Theory”, *Critical Inquiry* 34.3 (Spring 2008), p. 563-582.

بوطیقای شکل‌های اجتماعی،<sup>۱</sup> که دو جلدش هنوز به بازار نیامده است.<sup>۲</sup> شاید جیمسون در نتیجه‌ی این دیدگاهش که دگونی<sup>۳</sup> دیالکتیکی عنصر بنیادین روایت تاریخ است، تصدیق می‌کند که میزان اشتیاق به پرکتیس‌های انتقادی و پژوهش ادبی موجود در کتاب پس از نظریه به طور آشکارتری عرصه را برای بازگشت اجتناب‌ناپذیر نظریه باز می‌کند. یا، همچنان که محتمل است، منصفانه به نظر می‌رسد که این اشتیاق ممکن است عرصه را برای این مکاشفه بگشاید که نظریه همواره از آغاز با ما بوده است. در میانه‌ی تنوع بانگ‌ها یا سوگ‌واری‌های استدلال‌های مبنی بر «پایان نظریه» در سال‌های اخیر، می‌توان حس ناامیدی، حس غالب اما نامشخص نیاز را یافت که از قضای روزگار فقط با شکلی از نظریه‌پردازی برآورده می‌شود. از همین‌رو، این تنگنایی است که در برابر سخت‌کوشان در حوزه‌های ادبیات یا، به طور گسترده‌تری، در مطالعات فرهنگی و انتقادی قرار دارد: در این لحظه‌ی به‌غایت ضدنظری، ما خود را بیش از پیش در جست‌وجوی توانایی برای نظریه‌پردازی می‌یابیم.

البته در گونه‌ی دیگری از دگونی دیالکتیکی، فراز و نشیب نظریه‌ی متعالی - چهره‌های ماندگاری همچون فردینان دو سوسور، کلود لوی-اشتراوس، ژاک لاکان، لوئی آلتوسر، رولان بارت، میشل فوکو، ژیل دلوز، ژاک دریدا، ژولیا کریستوا، لوس ایریگاری، پیر بوردیو، و شاید، در گرگ و میش، آلن بدیو (فقط اگر بخواهیم معدودی از نظریه‌پردازان صاحب‌نام فرانسه‌زبان را نام ببریم) - همان قدری که روایت یک پیروزی است روایت یک شکست است. جایی که این اشخاص دیگر فاقد آن مهر فرهنگی بودند که در دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ در آمریکا از آن برخوردار بودند. با این حال تاثیرات باقی‌مانده‌ی آثار مکتوب و کارهای انتقادی متنوع برگرفته از آن‌ها همچنان به شیوه‌های متعدد بر مطالعات ادبی و فرهنگی تاثیر می‌گذارد. اگر «نظریه» از بین رفته است حداقل بخشی از آن به علت آن است که نظریه جذب آن چیزی شده است که با عنوان مطالعات ادبی و فرهنگی می‌شناسیم و از همین‌رو دیگر نیازی نبود تا نظریه را با جایگاهی مجزا و متمایز در سرفصل‌ها مشخص کنیم. مسلماً، پراکندگی پرکتیس‌های نظری در سرتاسر مطالعات ادبی و فرهنگی نیاز به مطالعه‌ی نظریه در مقام نظریه را مرتفع می‌کند، و استعاره‌ی دلوزی مشهور جعبه‌ی ابزار به تصویر مسلط تبدیل شد مبنی بر آنکه که نظریه درون و پهلو به پهلو نقد ادبی عمل خواهد کرد.<sup>۴</sup> پایان نظریه، در این مورد، صرفاً مرحله‌ی بعدی نظریه است که ما را از لحظه‌ی فرمول‌بندی نظروارانه و تحلیل انتزاعی به موضع‌گیری عملی و، در نهایت، تاثیری ناخودآگاه منتقل می‌کند. ایگلتون با نقل گفتاوردی از جان مینارد کینز، اشاره کرده است که آن‌هایی «که از نظریه بیزارند، یا مدعی‌اند که بدون آن راحت‌تر پیش می‌روند، خود صرفاً گرفتار نظریه‌ای قدیمی‌تر هستند.»<sup>۵</sup> اما در این مورد، نظریه‌ی قدیمی‌تر خود نظریه است که رقیق و شسته شده و احتمالاً حالا دیگر به شیوه‌های کمابیش جذابی با گفتمان‌های انتقادی دیگر خلط می‌شود، اما خود را محترمانه در پس‌زمینه‌ی بحث نگه می‌دارد. یا که بدتر، همانطور که ایگلتون از آن هراسان بود، نظریه آن‌قدر کالایی و بت‌واره شود که تمام لبه‌ی انتقادی خود را از دست بدهد و غرق در شکلی از زبان تخصصی، حرفه‌مندانه، و ضد

<sup>۱</sup> *Poetics of Social Forms*

ن.ک:

Fredric Jameson, *The Hegel Variations: On the Phenomenology of Spirit*, London: Verso, 2010, and *Representing Capital: A Reading of Volume One*, London: Verso, 2010. *The Antinomies of Realism*, London: Verso, 2013, represents the third volume – and the one most recently published – in *The Poetics of Social Forms project, while Postmodernism, or, the Cultural Logic of Late Capitalism*, Durham (NC): Duke University Press, 1991, *A Singular Modernity: Essay on the Ontology of the Present*, London: Verso, 2001, and *Archaeologies of the Future: The Desire Called Utopia and Other Science Fictions*, London: Verso, 2005, represent Volumes 4 through 6, respectively.

برای دیدن نظرات روی جلدهایی که به زودی به بازار می‌آیند در بررسی شش جلد بوطیقای اشکال اجتماعی، ببینید:

Maria Cevalco, «*Imagining a Space that is Outside: An Interview with Fredric Jameson*», *Minnesota Review* 78 (2012), p. 89.

<sup>۳</sup> Reversal

ن.ک به دیدگاه دلوز در اثر زیر:<sup>۴</sup>

Michel Foucault, “Intellectuals and Power: A Conversation between Michel Foucault and Gilles Deleuze”, in *Language, Counter-Memory, Practice*, ed. Donald Bouchard, Ithaca, (N. Y.): Cornell University Press, 1981, p. 208.

<sup>۵</sup> Terry Eagleton, *Literary Theory: An Introduction*, 2<sup>nd</sup> ed., Minneapolis: University of Minnesota Press, 1996, p. IX.

روشن‌فکرانه‌ی مطالعات فرهنگی بی‌حس‌کننده‌ی شود. هر ژئوکریتیسیسم به لحاظ نظری منسجمی باید این تهدیدها را به رسمیت بشناسد و آماده‌ی موضع‌گیری علیه‌شان باشد.

و با این وجود، بزنگاه تاریخی معاصر در عصر جهانی‌سازی چنان پویا و آشوبناک است که تقاضا برای فلسفه‌های پراگماتیک یا مبتنی بر عقل سلیم، در تقابل با به اصطلاح انتزاع‌های نظریه، تقریباً عجیب به نظر می‌رسد. برای مثال، پیامدهای فرهنگی بحران اقتصادی ادامه‌دار سال ۲۰۰۸، که به واسطه‌ی ابزارهای مالی‌ای ایجاد و وخیم‌تر شد، که به طور خاص به منظور کاهش ریسک اقتصادی مهندسی شده بودند، بدون یک شیوه‌ی نظروارانه و باریک‌بینانه‌ی اندیشه به‌طور بسنده فهمیده نمی‌شود، اندیشه‌ورزی‌ای که به خوبی با این دگرگونی و طنزهای دراماتیکی<sup>۱</sup> که هگلی‌ها آن را به مکر تاریخ ربط می‌دهند، هماهنگ شده است. رویکردهای انتقادی پسانظریه که به دنبال شناسایی نقطه‌های ارجاع خاص یا ناقص هستند - مانند سیاست هویت، دغدغه‌های محیط‌زیستی، چارچوب‌های ملی، و غیره - هنگام مواجهه با نظام جهانی پویا صرفن‌گفته‌نگرانه و ناقص هستند. در این دوره‌ی پسامدرنیته، یا دیگر حالا پسا-پسامدرنیته، نظریه خودش شرایط بازگشت شورانگیزش را فراهم می‌کند، نه به عنوان پاسخی به سوالات تاکنون جواب‌نگرفته‌ی ما، بلکه به عنوان تلاشی برای پرسیدن سوالات جدید و شنیدن داستان‌های نو. این جستارها و روایت‌های نو می‌توانند، مولفه‌های سابقن‌محذوف یا نادیده، را شرح دهند یا داستان‌هایی را به شیوه‌ای جدید و متفاوت بازگو کنند. دگرگونی‌های جهانی‌سازی، شامل افت‌وخیز منافع ملی در یک نظام به‌طور فزاینده پساملی و حس فراگیر بی‌مکانی هم‌بسته با نوعی فضا‌مندی افزایش‌یافته، مستلزم پرکتیس نظری متقنی است، و ژئوکریتیسیسم چارچوب قدرت‌مندی را برای دنبال‌کردن این پرکتیس ارائه می‌دهد. بنابراین، اگر بخواهم از ادبیات جیمسون در زمینه‌ای کمی متفاوت‌تر استفاده کنم، می‌توانم بگویم که نظریه «بیانگر شیوه‌ای است که نگاه و پراکسیس ما اجزای جهان را با هدف تغییرشان برمی‌سازد.»<sup>۲</sup> وضعیت نظریه در این نظام جهانی می‌تواند مزایا و دورنماهای جدید، احتمالان بهتر، و بی‌شک متفاوتی را برای نقادی قرن بیست و یکمی را فراهم کند.

جغرافیانقادان<sup>۳</sup> بر این عقیده‌اند که یک رویکرد انتقادی مناسب به موضوعات، متون، و وقایع فضا‌زمان‌مند مورد بررسی باید متأثر از پرکتیسی نظری باشد که قادر است با شرایط متغیر و متلوننی مواجهه شود که شرایط امکان خود نقد هستند. یعنی نظریه‌ی ژئوکریتیکی نوعی نقطه‌ی ارشمیدسی ارائه می‌دهد، هر چند حالا لزومن غیرقطعی و موقتی، که از آن‌جا می‌توان موقعیت در میانه‌ی چیزها بودن را فهمید، و نظریه محرکی انتقادی را برای بازتصویرپردازی این موقعیت مشخص درون نظام جهانی با نگاهی به گذشته و آینده‌اش فراهم می‌کند. این دگرگونی یا «مکر تاریخ» آشکار شده به واسطه‌ی پرکتیس نظری آن بازشناسی یا فهم از جهان را میسر می‌کند، و تنها به واسطه‌ی چنین فرآیندی فرد شروع به تصورکردن بدیل‌های رادیکال می‌کند. به این ترتیب پروژه‌ای یوتوپایی یا ناممکن نیز از رسالت نظریه پشتیبانی می‌کند که منتقدان را قادر به طرح‌ریزی نقشه‌ای تخیلی می‌سازد تا بتوانند فضاهای واقعی را به طور موثرتری بکاوند، و، یحتمل، دورنمایی از فضاهای بالقوه‌ای ورای فضاهای موجود به‌دست آورند.<sup>۴</sup>

منظومه‌های آشفته و متغیر قدرت در عصر جهانی‌سازی بی‌تردید فهم گرایشات فرهنگی کنونی را دشوار می‌سازد، به طوریکه که پیش‌بینی آینده نامحتمل‌تر می‌شود. ژئوکریتیسیسم خود را با رسالت نظروارانه‌ی فانتزی یا یوتوپیا هم‌سو می‌سازد، که هر کدامشان به بیان چاینا میویل<sup>۵</sup> شکلی از «دیگربودگی رادیکال»<sup>۶</sup> به خود می‌گیرند، تا جایی نظریه کارکرد بنیادن انتقادی‌اش در تصویرپردازی نظام جهانی کنونی حفظ می‌کند اما هم‌زمان دلمشغول تصویرپردازی جهان‌ها دیگر است. بدین معنا، این امکان وجود دارد که موقعیت‌ها/وضعیت‌های نظریه در یک نظام جهانی پویا را همچون زاویه‌ی دیدی برای واژگونی‌ها/دگرگونی‌های جهانی نگریست، دقیقن همانطور که دگرگونی‌هایی که بازشناسی حقیقت امور را امکان‌پذیر می‌سازند خود نشان می‌دهند که این امور موقتی،

<sup>۱</sup> Dramatic Ironies

<sup>۲</sup> Jameson, *Valences of Dialectic*, op. cit. p. 290.

<sup>۳</sup> Geocritics

<sup>۴</sup> برای این منظور، نگاهی بیندازید به کتاب تالی با عنوان:

*Utopia in the Age of Globalization: Space, Representation, and the World System*, New York: Palgrave Macmillan, 2013.

<sup>۵</sup> China Miéville

<sup>۶</sup> Radical alterity

گذرا، و تابع تغییرِ رادیکال هستند. می‌توان گفت که نظریه‌ی ژئوکریتیکی که دامن در میانه‌ی چیزها قرار دارد، در جایی که فضاها‌ی جدید ممکن و حتا ضروری هستند، قلمروهایی را ترسیم و همزمان دیدگاه‌های بدیلی را تصویر می‌کند.

### دورنماهایی برای ادبیات تطبیقی

چرخش فضایی اخیر در مطالعات ادبی و فرهنگی علاقه‌ی وافری را در خصوصِ روابطِ میانِ فضا، مکان، نقشه‌پردازی، و ادبیات به بار آورده است.<sup>۱</sup> این باعث شده است تا پیکره‌ی رو به رشدی از پژوهش انتقادی در حوزه‌ی میان‌رشته‌ای مطالعات فضا‌مندی شکل بگیرد که تعریفی عام است که ژئوکریتیسیسم، ژئوپوئیتیکس<sup>۲</sup>، و علوم انسانی فضایی، و دیگر پرکنیسی‌های انتقادی و نظری در حال ظهور را در بر می‌گیرد. در کتابم با عنوانِ *فضا‌مندی*<sup>۳</sup>، می‌کوشم تا درآمدی عام در بابِ مطالعات ادبی فضایی فراهم کنم. این کتاب اگرچه بی‌تردید بینش‌های نوآورانه‌ای را به دیسپلین‌های متعدد دیگری عرضه می‌کند، اما من معتقدم بالاخص برای حوزه‌ی ادبیات تطبیقی ارزشمند خواهد بود.<sup>۴</sup> ادبیات تطبیقی، حتا بیشتر از آن رشته‌هایی که تمرکزشان بر مجموعه‌ای از نوشته‌های یک ملت خاص، یا یک سنت ادبی زبان‌شناختی واحد است، همواره توجه ویژه‌ای به مولفه‌هایی داشته است که منتقدان حساس به فضا‌مندی در پژوهش‌هایشان برجسته کرده‌اند. شایان ذکر است که مطالعه‌ی تطبیقی ادبیات نیازمند حدی از تمرکز بر روی مکان‌های متفاوت است، مکان‌هایی که متفاوت از مکان‌های دیگر فهمیده شده‌اند، و نیز نیازمند حدی از تمرکز بر دیدگاه‌های متفاوت درباره‌ی سایت‌های متعدد مورد بررسی است. این آگاهی عمیق از دیگربودگی، بخشی از محتوای ادبیات تطبیقی است. بر خلاف آن حوزه‌ها یا محققانی که هویت/یکسانی را بر دیگربودگی/تفاوت ارجح می‌دانند، همانطور که گایاتری اسپیواک گفته است: «ادبیات تطبیقی [...] در عوض رو به دیگری دارد.»<sup>۵</sup> ژئوکریتیسیسم – که من آن را در معنای بسیار وسیع به کار می‌گیرم تا شامل رویکردهای انتقادی متنوع فضا‌مندی ادبی بشود – با مبنای مفهومی‌اش که ریشه در گفتمانِ دیگربودگی دارد، امروزه به درستی برای مطالعه‌ی بهنگام فضا و ادبیات تطبیقی کاربرد دارد.

برای آنانی که با این اصطلاح آشنا هستند ممکن است کمی عجیب به نظر برسد که ژئوکریتیسیسم را متعهد به دیگربودگی یا غیریت<sup>۶</sup>، آن‌طور که اسپیواک بدان اشاره می‌کند، بنامیم. برای مثال، این طور به نظر می‌رسد که آغازگاه رویکرد ژئوکریتیکی که برتران وستفال کلی‌اش را ترسیم کرده مکانی است مشخص که می‌تواند موضوع تحلیل ژئوکریتیکی باشد. وستفال در کتاب *ژئوکریتیسیسم: فضا‌های واقعی و داستانی*، از رویکردی زمین‌محور<sup>۷</sup> به‌ویژه در ضدیّت با رویکردی ایگومحور (خودمحور)<sup>۸</sup> دفاع می‌کند. وستفال معتقد است که جغرافیایانقاد/ژئوکریتیکی با نگاهی به یک مکان جغرافیایی منفرد، همچون یک شهر یا یک منطقه، شیوه‌های مختلف بازنمایی آن مکان را در متون متنوع بررسی می‌کند، متونی که نه تنها شامل آثار سنتی ادبیات، شعر یا داستان، است بلکه فیلم‌ها، سفرنامه‌ها، پیمایش‌های دولتی، بروشورهای توریستی، و الخ را نیز شامل می‌شود. مزیت اساسی‌ای که وستفال در رویکرد زمین‌محور می‌بیند آن است که چشم‌انداز چندمحوری‌اش به خاطر اجتناب از دیدگاه محدود یک نویسنده یا گروه واحد، می‌تواند به تصویری نسبتن غیرجانبدارانه هر چند ضرورتن ناکامل از مکان بی‌انجامد.

با این حال این تصویر از ژئوکریتیسیسم بیانگر چند مشکل نسبتن جدی در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی است: مشکلی عملی و دیگری بیشتر نظری. پرسش اجتناب‌ناپذیر اول به پیکره‌ی کلی مربوط است. چطور شخصی می‌تواند دربابد که دقیقن چه متونی روی هم رفته به طور معقولی بدنه‌ی معناداری را تشکیل می‌دهند که می‌توان همچون ماده‌ی خام تحلیل بازنمایی‌های ادبی از آن

<sup>۱</sup> نسخه‌ی متفاوت و اولیه‌ای از این بخش با این عنوان منتشر شده بود:

“Until the Dragon Comes: Geocriticism and Prospects of Comparative Literature”, Inquire: Journal of Comparative Literature 3.2 (Fall 2013).

<sup>۲</sup> Geopoetics

<sup>۳</sup> Spatiality

<sup>۴</sup> ن.ک به کتاب من با عنوان زیر:

*Spatiality*, London: Routledge, 2013.

<sup>۵</sup> Gayatri Chakravotry Spivak, *Death of a Discipline*, New York: Columbia University press, 2003, p. 92.

<sup>۶</sup> Otherness

<sup>۷</sup> Geocentric

<sup>۸</sup> Egocentric

سایت جغرافیایی معین به کار برد؟ یعنی اگر پاریس آنوره دو بالزاک<sup>۱</sup> به شدت محدود به نظر می‌رسد، به این دلیل که فقط بر چشم‌انداز یک نویسنده یا تعداد کمی از متن‌های خود او متکی بوده، این پرسش پیش می‌آید که پس چه تعداد نویسنده و متن که حاوی بازنمایی پاریس هستند آغازگاهی موثق و معقول برای مطالعه‌ی ژئوکریتیکیال پایتخت فرانسه به شمار خواهند رفت؟ همچنین ارجاعات متنی ظاهر بی‌شمار به مکان‌های بسیار مشهور پاریس ممکن است این تلقی را ایجاد کند که هرگونه تحلیل ژئوکریتیکیال ناممکن است. وستفال بر آن است که چنین پیکره‌ای باید «به آستانه‌ی بازنمایی شونده‌ی»<sup>۲</sup> برسد اما می‌پذیرد که فهم این موضوع دشوار است.<sup>۳</sup> مشکل دوم روش زمین‌محور وستفال این است که هویت یک «مکان» را بدیهی می‌انگارد بدون آنکه به طور بسنده نیروها و دیدگاه‌های متعارضی را در نظر بگیرد که شیوه‌هایی را مشروط می‌کنند که بنابر آن‌ها فضاهای متنوع همچون مکان‌ها تشخیص داده می‌شوند. اریک پریو در بازاندیشی پروژه‌ی ژئوکریتیکیال در ادبیات، جغرافیا، و بوطیقای پسامدرن مکان، به بررسی ظهور گونه‌های متنوع مکان در متون می‌پردازد که شامل آنچه نامکان‌ها به نظر می‌رسند – مانند حلبی‌آبادهای یک‌شبه برپا شده یا حومه‌های فرانسوی – و همچنین توپوس‌های از پیش موجود و به‌سادگی تشخیص‌پذیر نیز می‌شود.<sup>۴</sup> این نوع ژئوکریتیسیسم، با بررسی شیوه‌هایی که انواع معینی از فضای اجتماعی را همچون مکان‌هایی برای تفسیر، به وجود می‌آورند، فرصت‌های چشمگیری را برای فهم چگونگی درهم‌تنیدگی بازنمایی ادبی و فضامندی عرضه می‌کند.

از دید من، ژئوکریتیسیسم باید از روش زمین‌محور فراتر رود و به رویکردهای فیلولوژیک و تاریخی‌ای بازگردد که می‌توانند شامل بررسی‌های نویسندگان یا متون منفرد، ژانرها یا دوره‌ها بشوند، تا از این طریق به فضاهای متون ادبیات بپردازد. اما این نیز باید روشن باشد که مطالعات ادبی آشکارا تطبیقی به بهترین شکل در خدمت اهداف ژئوکریتیسیسم خواهند بود زیرا فضاها و بازنمایی‌شان که قرار است به طور ژئوکریتیکیال تحلیل شوند، به واسطه‌ی تأثیرات مرتبط نویسندگان، زبان‌ها و شکل‌های تاریخی چندگانه در شکل‌های موقت اما تشخیص‌پذیرشان نیز تاسیس می‌شوند. خود وستفال همواره در عمل، رویکردی کاملن تطبیقی را در آغوش می‌کشد. او در ژئوکریتیسیسم تنوعی غنی از متون را می‌کاود که از دوران باستان تا اکنون را شامل می‌شوند، و از سنت‌های فرهنگی و زبان‌شناختی متعددی از سرتاسر جهان بهره می‌برد، و با زیرکی شیوه‌های بسیاری را آشکار می‌کند که افراد و فرهنگ‌ها طبق آن‌ها، نوعی کارتوگرافی ادبی را از جهان‌های‌شان وضع می‌کنند.<sup>۵</sup> وستفال با فاصله‌گرفتن از رویکرد اکیدن زمین‌محوری که در بخش‌های روش‌شناختی کتاب ژئوکریتیسیسم ترسیم شده‌اند، پرکتیس انتقادی خود را به مطالعاتی گسترده‌تر درباره‌ی فضامندی پیوند می‌زند که تاب ایستادگی در برابر وسوسه‌ی دیدگاه یک نویسنده‌ی منفرد را ندارند، در حالی که نسبت به مطالعه‌ی پیشینش (ژئوکریتیسیسم)، توجه بیشتری به مساله‌ی ظهور مکان‌ها نشان می‌دهد. از همین رو جهان معقول<sup>۶</sup> به خوبی پروژه‌ی ژئوکریتیسیسم را پروبال می‌دهد و همزمان در جستجوی قلمروهای کاوش‌نشده در جهت‌های نوین جذابی پا می‌گذارد.

روابط بین فضا و ادبیات، نقشه‌پردازی و نگارش، توصیف و روایت، به همان اندازه که جذابند، پیچیده و متعدد نیز هستند. در تلاش برای فهم یک مکان، باید آن را نقشه‌پردازی کرد اما همچنین باید آن را خواند و روایت کرد. ای فو توان<sup>۷</sup> در کتابش با عنوان *فضا و مکان: چشم‌انداز تجربه*، عنوان کرده است که بخش معینی از فضا زمانی به یک «مکان» تبدیل می‌شود که موجب یک وقفه، نوعی خیرگی، که هر چقدر هم کوتاه باشد فضا را به سوژه‌ای برای داستان‌پردازی تبدیل می‌کند. همزمان که چشمان برای مدتی طولانی بر روی چیزی متمرکز می‌شوند تا آن را درون حرکت متصل و یکدست چشم‌انداز متمایز بسازند، تبدیل فضا به

<sup>1</sup> Honoré de Balzac

<sup>2</sup> Representativeness

<sup>3</sup> Bertrand Westphal, *Geocriticism: Real and Fictional Spaces*, trans. Robert Tally Jr., New York: Palgrave Macmillan, 2011, p. 127.

<sup>4</sup> See Eric Prieto, *Literature, Geography, and the postmodern Poetics of Place*, New York: Palgrave Macmillan, 2013.

<sup>5</sup> See Bertrand Westphal, *The Plausible World: A Geocritical Approach to Space, Place, and Maps*, transl. Amy Wells, New York: Palgrave Macmillan, 2013.

<sup>6</sup> *Plausible World*

<sup>7</sup> Yi-Fu Tuan

مکان معنادار می‌شود، که بیانگر حوزه‌ی سنتی «هنر ادبی» است.<sup>۱</sup> و می‌توان این را نیز افزود که برعکس این نیز ممکن است. یعنی یک اثر ادبی می‌تواند با مکان‌هایی که می‌کاود آمیخته شود، مکان‌هایی که این اثر ادبی را به آن چیزی که هست تبدیل می‌کنند. در داستان روایی، که به ویژه در کارهایی مشهود است که روای‌شان اول شخص است یا از منظری کانونی/مرکزی روایت می‌شود، راوی، فضاها، روایت را نقشه‌پردازی می‌کند در حالی که همزمان آن‌ها را می‌کاود و به این ترتیب اغلب خواننده را وامی‌دارد تا هنگام دنبال کردن خط سیر راوی در این فضا، «نقشه‌ی» خودش را از متن القا/ترسیم کند. این یادآور بحث ژوزف فرانک درباره‌ی شکل فضاها در *اولیس* جیمز جویس<sup>۲</sup> و نیز سرگردانی‌های فضاها در *من‌دی بنجی* یا کونن کامپسون در *خشم* و *هیاهوی ویلیام فاکنر* است. به موازات آنکه روایت‌ها مرزها را می‌درند، که بر اساس طبیعت‌شان از انجامش ناگزیرند، آن فضاها و مکان‌ها کاملن مهم می‌شوند. ژنوکریتیسیسم رویکرد انتقادی منعطفی به کارتوگرافی ادبی تولیدشده در این گونه نوشته‌ها در اختیار می‌گذارد که نشان می‌دهد تخطی مرزهای فراملی در ادبیات تطبیقی به طور فعالانه آن فضاها «واقعی-تخیلی» – عبارتی برگرفته از ادوارد سوچا در *فضای سوم*<sup>۳</sup> – را تعیین می‌کند که خوانندگان با آن‌ها مواجه می‌شوند و آن‌ها را می‌کاوند.

ادبیات تطبیقی نشان می‌دهد که حتا مکان‌های آشنا در فرایند خوانش یا نقشه‌پردازی‌شان تا چه حد غریبه جلوه می‌کنند، و دیدگاه‌های چندگانه و متنوعی که هر مطالعه‌ی تطبیقی‌ای مد نظر قرار می‌دهد، دیگربودگی ذاتی در بازنمایی ادبی را افزون بر رفتار ما در مواجهه با خود جهان، برجسته خواهد کرد. همان طور که اسپوواک می‌گوید «انسان بودن، به معنای معطوف به دیگری بودن است. ما تصاویر تمثیلی استعلایی را از آنچه فکر می‌کنیم نسخه‌ی اصلی این هدیه‌ی حیات بخش است در شکل مادر، ملت، خدا، طبیعت می‌پروانیم. این‌ها نام‌های اسامی دیگربودگی هستند، که برخی رادیکال‌تر از برخی دیگر هستند»<sup>۴</sup>. ما به واسطه‌ی ادبیات با این دیگربودگی مواجه می‌شویم و غرابتش را در آنچه «خود» هستیم، در هستی‌مان، ادغام می‌کنیم، اما همچنین غرابت همزمان جادویی و نگران‌کننده‌ی مکان‌ها و تجربه‌های ترسیم‌شده را نیز به کلی تشخیص می‌دهیم. صد البته تمام داستان‌ها، فارغ از اینکه چقدر واقع‌گرایانه باشند یا نه، از این قدرت بیگانه‌سازی برخوردارند که چشم‌اندازهای بدیلی را ممکن می‌کند. اما علت وجودی ادبیات تطبیقی در عصر جهانی‌سازی شدن، تعهد به تفاوت است. ژنوکریتیسیسم، به عنوان روش بررسی فضاها متغیر اما متمایز ادبیات، دیگربودگی را همچون آغازگامش<sup>۵</sup> نیز دربرمی‌گیرد. اگرچه ژنوکریتیسیسم ممکن است بی‌تردید توجهش را بر این یا آن مکان خاص، یا یک نوع مکان تشخیص‌پذیر متمرکز سازد، اما بر هیچ هویت جغرافیایی ثابت و نامتغیری مبتنی نیست (یا حتا آن را ممکن نیز نمی‌داند). برعکس، رویکردی ژنوکریتیکی، درجه‌ی تکوین یک «مکان» مشخص را به واسطه‌ی درهم‌تنیدگی‌های نیروها و بازنمایی‌های چندگانه می‌فهمد و نشان می‌دهد. بازنمایی‌های ادبی متنوع از چنین کلیت‌های جغرافیایی ظاهرین تشخیص‌پذیر، خط بطلانی است بر ثبات اسطوره‌وار یا هویت ایستای یک شهر، منطقه، ملت یا قاره‌ی خاص. رویکردهای فضاها محور به ادبیات تطبیقی می‌توانند چشم‌اندازهای جدیدی را بکشایند، مواضع متفاوتی را تاسیس کنند، و دورنمای بدیلی را برای نقشه‌پردازی فضاها واقعی-تخیلی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم آشکار کنند. دیدگاه‌های ادبیات تطبیقی در معنای تقریبین حقیقی‌اش، خیالی هستند و قلمرویی را در پیش چشمان مان پدیدار می‌کند که هیولاها در آن جولان می‌دهند. همچنان که در نقشه‌های خیالی اولیه از جهان که – بر اساس تخیل عامه‌پسند، هر چند نه در تاریخ بالفعل کارتوگرافی – حاوی این هشدارند که *اژدهاها اینجا بوده‌اند*، ما خوانندگان ادبیات تطبیقی ممکن است خودمان را در حضور هیولاها بیابیم. جی. آر. آ. تالکین در آخرین واژگان مقاله‌ی معروفش درباره‌ی *بیوولف* به صراحت از اهمیت فرهنگی این حماسه‌ی قرون وسطایی حرف می‌زند و خواندگانش را که اکیدن انگلیسی‌زبان می‌انگارد، وامی‌دارد تا خود را در آن ببینند. او استدلال می‌کند که *بیوولف* بر خلاف حماسه‌های یونانی و یا شاعرانه‌های عاشقانه‌ی کوتاه به میراث شمالی «ما» تعلق دارد.

تالکین که بی‌تردید رو به مخاطبان انگلیسی‌اش دارد تاکید می‌کند که این حماسه بخشی از «ما» است:

<sup>1</sup> Yi-Fu Tuan, *Space and Place: The Perspective of Experience*, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1997, p. 161-162.

<sup>2</sup> See Joseph Frank, *The Idea of Spatial Form*, New Brunswick (N.J.): Rutgers University, 1991.

<sup>3</sup> Edward W. Soja, *Thirdspace: Journeys to Los Angeles and Other Real-and-Imagined Places*, Oxford: Blackwell, 1996.

<sup>4</sup> Gayatri Chakravarty Spivak, op. cit., p. 73.

<sup>5</sup> Ansatzpunkt



کمتر شعری شبیه به این در جهان وجود دارد، و اگرچه بیوولف ممکن است در میان برجسته‌ترین اشعار جهان غربی ما و سنتش نباشد، مشخصه‌ی خاص خود و ابهت منحصر به فردش را دارد؛ به رغم آنکه در زمان و مکانی نامشخص و بدون اخلاف نوشته شده است و اگر چه حاوی هیچ نامی نیست که اکنون بتوان به واسطه‌ی تحقیق آن را تشخیص داد یا شناسایی کرد اما همچنان قدرتمند است. با این حال به زبانی نوشته شده است که پس از سده‌ها هنوز هم پیوندی اساسی با زبان ما دارد، این اثر در این سرزمین نوشته شد و در جهان شمالی ما در زیر آسمان شمالی ما جاری است، و آن‌هایی که این زبان، زبان مادری‌شان است، باید آن را با اشتیاقی ژرف بخوانند – تا اژدها وارد شود.<sup>۱</sup>

تالکین مصرانه با تمام شکل‌های جهان‌وطن‌گرایی مخالفت می‌کند اما اینجا بی‌اختیار قدرتِ دیگربودگیِ رادیکال ادبیات را در مختل کردن دیدگاه نسبتن ناسیونالیست که به لحاظ فرهنگی جدا افتاده و هویت‌محور است، آشکار می‌کند، موضوعی که فیلولوژیست آن را غنیمت می‌شمارد. نه اینکه این مد نظر تالکین بوده باشد، بلکه دقیقن این لحظه‌ی غرابت/بیگانگی – زمانی که اژدها وارد می‌شود – است که این متن ادبی را بسیار ارزشمند می‌سازد و نه آن بسیار لحظه‌های آشنایی ظاهری یا خویشاوندی ادعاشده. قدرت ادبیات در تاثیرات آشنایی‌زدایی‌کننده‌اش آرمیده است، در آن بیگانگی زایایی که ما را وامی‌دارد تا یقین‌های پیشین خودمان را به پرسش بکشیم، قدرت ادبیات در کاوش فضاهای تاکنون ناشناخته نهفته است، فضاهایی که فکر می‌کردیم روزمره و معمولی‌اند اما کاشف به عمل آمد که عمیقن بیگانه و به طور بی‌مقدمه‌ای بدیع هستند.

اژدها شاید تجسم دیگربودگی رادیکال است، آفریده‌ای که تالکین آن را به طور چشمگیری «از جهانی دیگر» و جیمسون تفاوت بین فانتزی و علمی‌تخیلی می‌انگارند.<sup>۲</sup> جایی که اژدها پدیدار می‌شود، ضرورتن جهانی دیگر است. و با این حال در درک یا حتا فقط در لحظه‌ای گذرا از این دگرجهان خیالی، خواننده دوباره با فضاهای به اصطلاح جهان واقعی مواجه می‌شود و حالا قادر است این فضاها را به شیوه‌ای کاملن متفاوت ببیند. با کنار گذاشتن ژانر فانتزی، فرد تشخیص می‌دهد که مکان‌های جهان آشنا و دنج شخص، به واسطه‌ی کارتوگرافی‌های ادبی‌ای که قصد داشته‌اند آن‌ها را معنادار کنند دگرگون می‌شوند. دیگربودگی زایای ادبیات تطبیقی، چشم‌اندازهای تاکنون کشف‌نشده را ممکن می‌سازد و نقد ادبی، با ژئوکریتیسیسمی سازگار شده با مکان‌هایی که به طور غیرمنتظره‌ای به واسطه‌ی این تجربه رویت‌پذیر می‌شوند، می‌تواند نقشه‌های جدیدی را ترسیم کند.

#### دگرگونی، بازشناخت<sup>۳</sup>، و نظریه‌ی انتقادی در حال حاضر

موقعیت‌هایی که نقد ادبی و فرهنگی اکنون در عصر جهانی‌سازی شدن، قرن پساامریکایی، یا هر آنچه که نامیده شود، خود را در آن می‌یابند، ضرورتن غیرقطعی، متغیر، در نوسان و مستعد واژگونی ناگهانی هستند. برای مثال باید یک طنز تقریبین کیهانی (بازی سرنوشت) – اگر بخواهیم آن را این طور بنامیم – در این واقعیت وجود داشته باشد که پایان «قرن امریکایی»، متقارن با، و تا حد زیادی، معلول پیروزی بزرگ ایالات متحد و به طور کلی غلبه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه بر نظام‌های کمونیستی شوروی‌گونه در پایان جنگ سرد، و نیز فروری دیوار برلین، و تاسیس نهادهای سیاسی ظاهرن دموکراتیک‌تر در اروپای شرقی، و گسترش اقتصادهای بازار آزاد به تقریبین تمام گوشه‌وکنار دنیا است.<sup>۴</sup> اکنون، بحران‌های مالی جهانی در قرن بیست و یکم، افزون بر ناامنی‌های اجتماعی و اقتصادی که چندان بی‌ربط به بحران‌های مالی جهانی نیستند، بدون در نظر گرفتن این پیروزی تقریبین کامل قدرت‌های غربی پیشین، تصورناپذیر و نااندیشیدنی هستند، و در عین حال پیامدهای تراژیک آن ظفر، منابع امید دیگری را می‌آفرینند که در رتوریک جنبش‌های ضدجهانی‌سازی شدن نمایان و شنیدنی است. بی‌تردید غنای جنبش‌های اجتماعی جدید باید با خاطرات میدان تیان‌آن‌من، بهار پراگ، و جنبش‌های ضد جنگ و ... جان بگیرد. «واژگونی موقعیت» یا دگرگونی که ارستو

<sup>۱</sup> J.R.R. Tolkien, "Beowulf: The Monsters and the Critics", in *The Monsters and the Critics and Other Essays*, ed. Christopher Tolkien, New York: HarperCollins, 2006, p.47-48.

<sup>۲</sup> J.R.R., "On Fairy-Stories", in *The Monsters and Critics and Other Essays*, ed. Christopher Tolkien, New York: HarperCollins, 2006, p.135; See also Jameson, *Archaeologies of Future*, op. cit., p. 63-64.

<sup>۳</sup> لحظه‌ای که شخصیت اصلی نمایش به حقیقت پی می‌برد.

<sup>۴</sup> برای تحلیلی باریک‌بینانه از این لحظه‌ی پسا جنگ سرد نگاه کنید به:

Philip E. Wegner's *Excellent Life between Two Deaths, 1989-2001: U.S. Culture in the Long Nineties*, Durham (N.C.): Duke University Press, 2009.

همچون مولفه‌ی اساسی تراژدی شناسایی کرده بود، همواره ویژگی کلیدی تاریخ و موقعیت‌مندی تاریخی ما در نظام جهانی پویا نیز هست. همان طور که اشاره شد، جیمسون زمانی عنوان کرد که هدف و پیامد اساسی اندیشه‌ی دیالکتیکی شناسایی و آشکارسازی واژگونی<sup>۱</sup> دیالکتیکی است. آخرین جیمسون اشاره کرده است که دیالکتیک پایمند به «منطق موقعیت» است که در تقابل با منطق‌های آگاهی فردی یا مفاهیم انتزاعی‌ای همچون «جامعه» تعریف می‌شود. همچنان که او می‌گوید «تاکید بر منطق موقعیت، تغییرپذیری دائمی این موقعیت، تقدمش و شیوه‌ای که چیزهای معینی را ممکن و چیزهایی دیگر را ناممکن می‌سازد: این‌ها ما را به آن اندیشه‌ورزی‌ای رهنمون می‌کنند که من آن را دیالکتیکی می‌نامم»<sup>۲</sup>. من استدلال می‌کنم که نقش نظریه‌ی انتقادی در بزنگاه جهانی-تاریخی کنونی همچنین آن است که لنز انتقادی‌اش را بر موقعیتی متمرکز سازد که ما خود را در آن می‌یابیم، و این موقعیت را نیز درون پیکربندی فضازمانی گسترده‌تر خود نظام جهانی بگنجانند.

موقعیت نظریه در این نظام به این ترتیب مساله‌ساز است. نظریه همچون وسیله‌ای برای شکل‌دهی به و معنادارسازی متون و رویدادها مورد نیاز است، اما در عین حال نظریه خود به واسطه‌ی موقعیت‌مندی‌اش در نظام متلون و متلامتی که قرار است آن را رویت‌پذیر و عیان سازد محدود می‌شود. چگونه می‌توانیم به آن تشخیص یا فهم، یعنی همان بازشناسی (anagnorisis) مد نظر ارسطو دست یابیم که با دگرگونی (peripeteia) توأم است؟<sup>۳</sup> چشم‌انداز یک سرباز پیاده در میدان جنگ تا حدی متفاوت از چشم‌انداز یک ژنرال در بالای تپه است، و هر دو چشم‌انداز اگر با دیدگاه تاریخی مقایسه شوند بسیار محدود هستند. مفهوم دگرگونی، حضور بنیادین یا حتا به طور ناسازه ذاتی‌اش در تمام تجربه‌های تاریخی فرد را وامی‌دارد تا با نگاهی کنایی به اکنون بنگرد. شاید این لحظه‌ای باید از پرکتیس به طور تاریخی-جغرافیایی ثابت‌شده‌ی بنشین-و-ببین (هیچ کاری نکردن و منتظر ماندن که چه پیش آید) که در آن فرد برای رسیدن به شناخت باید شاهد واژگونی باشد، تا گذر از جهل به شناخت را، به بیان ارسطو، به طور غریزی تجربه کند. به واسطه‌ی دیدگاه برآمده از نظریه می‌توانیم به طور روشن‌تری ابعاد مشخصه‌ی موقعیت بالفعل یک فرد را تشخیص داد، اما این فقط به طور پسینی، و زمانی رخ می‌دهد که این چیزها خود را درون الگویی که جدیدن شناسایی شده مرتفع کنند. یا اگر بخواهیم از تعبیر هگل استفاده کنیم، عبارتی که همچون گذرواژه‌ای پرمزوراز که در میان دسیسه‌گران زمزمه می‌شود در گوش‌ها شنیده می‌شود، جغد مینروا در تاریکی به پرواز درمی‌آید.<sup>۴</sup> اما بی‌تردید می‌دانیم که هدف غایی تاریخ، آن منظرگاه والا که از آن می‌توان همه‌چیز را در دیدرس داشت، خود یک خیمایرا (عفریتی با سر شیر، بدن بز و دم اژدها) است، و ما باید «در میانی‌ترین موضع» در میان چیزها بمانیم، جایی که در بهترین حالت می‌توانیم به نوعی پروژه‌ی موقت و گذرا امید داشته باشیم که در پیوند با یک پرکتیس نظری ژئوکریتیکیال پسامعاصر پرورش یافته است. یعنی این پروژه مستلزم بازشناسی اینجا و اکنون در پویایی گیج‌کننده‌اش است، یعنی در قلب جایی که دگرگونی‌ها و واژگونی‌ها در حال وقوع‌اند. اینجا دیدگاه فرد بر امر تاریخی مبتنی است در حالی که همزمان معطوف به فعالیتی نظروزرانه است که هر محدودیت را صرفن همچون مرز تعریف‌کننده‌ی فضای دیگر فراسوی آن می‌انگارد. به بیان دیگر، تجربه‌ی ما اساسن منوط به خود نظریه است.

به این ترتیب نظریه‌ی انتقادی امروزه، در میان سایر چیزها، باید شامل نوعی نظریه‌ی تخیل، یا شاید نظریه‌ی فقدان تخیل‌مان باشد. مساله این نخواهد بود که چگونه می‌توانیم با یقین مطلق جهان و مکان خود را در آن بشناسیم. این پروژه، پروژه‌ای شناخت‌شناسانه در آن معنا نیست. مساله در عوض این است که چگونه می‌توانیم داستان‌های جدید و متفاوت روایت کنیم، چطور می‌توانیم همزمان که به محدودیت‌های وضع موجود می‌اندیشیم بدیل‌هایی را نیز برای آن بپرورانیم. من دارم تا حدی به تکانه‌ی یوتوپایی می‌اندیشم که می‌توان در نظریات ارنست بلوخ، هربرت مارکوزه، یا جیمسون یافت و در واقع جیمسون بارها در آثارش اظهار کرده است که اندیشه‌ی دیالکتیکی – که اکنون می‌توانم بگویم که به درستی نام مستعار خود «نظریه» است –

<sup>1</sup> Reversal

<sup>2</sup> Fredric Jameson, "Interview with Xudong Zhang", in Jameson on Jameson: *Conversations on Cultural Marxism*, ed. Ian Buchanan, Durham (N.C): Duke University Press, 2007, p. 194. See also Fredric Jameson: *The project of Dialectical Criticism*, London: Pluto, 2014.

<sup>۳</sup> برای تحلیل دامنه‌دار خود جیمسون از بوطیقای ارسطویی در پیوند با ظرفیت‌های تاریخ نگاه کنید به:

*Valences of the Dialectic*, op. cit., p. 551-612.

<sup>۴</sup> See G. W. F. Hegel, *Hegel's Philosophy of Right*, transl. T. M. Knox, Oxford: Oxford University Press, 1967, p. 13.

واقع‌شده‌ای است برای اندیشه‌ورزی آینده، یعنی دیالکتیک، نوع خاصی از اندیشه است که متناسب خود یوتوپیا است.<sup>۱</sup> اما تا حدی می‌توان گفت که این در واقع مطالعه‌ی موشکافانه‌ی متون و نظریه‌های گذشته از منظر ژئوکریتیسیسمی تخیلی/خلاقانه و نقشه‌نگارانه است که تا مدتی عمیق دربارهی محدودیت‌های اندیشه در موقعیت کنونی را ممکن کرده است. این چیزی شبیه به ارزیابی دلوز دربارهی ژان پل سارتر در سال ۱۹۶۴ است، زمانی که بنیان‌گذار اگزیستنیالیسم رفته‌رفته از سوی نسل جوان‌تر، نسبتن منسوخ تلقی می‌شد: «سارتر به ما امکان می‌دهد تا در انتظار لحظه‌ای مبهم در آینده بنشینیم، نوعی بازگشت، زمانی که اندیشه دوباره شکل خواهد گرفت و تمامیت‌هایش را دوباره می‌سازد، مانند قدرتی که همزمان جمعی و خصوصی است. به همین خاطر است که سارتر همیشه معلم من باقی می‌ماند».<sup>۲</sup>

اگر از واژگان سارتر استفاده کنیم، این پروژه‌ی نظرورزنانه‌ی نظریه‌ی انتقادی پسامعاصر، مستلزم اعمال تخیل است، مستلزم امر یوتوپایی «سواپی تفاوت کیفی» (آنگونه که مارکوزه می‌نامد)<sup>۳</sup>، و دیگربودگی رادیکالی که به واسطه‌ی فانتزی یا شیوه‌ای خیالی، مفهوم‌پردازی‌پذیر می‌شود، که در آن، اژدهاهای تخیل‌مان با ضروریات واقعی تجربه‌ی وجودی‌مان از جهان درمی‌آمیزد. فانتزی در این معنا وسیله‌ای برای فرار از این جهان نیست بلکه شیوه‌ای درگیرانه است که ما به طور انتقادی می‌توانیم جهان به اصطلاح واقعی را بفهمیم. برای مثال، چاینا میویل نشان می‌دهد که آنچه در فهم نسبتن متعارف نظریه‌ی مارکسیستی به اصطلاح «جهان واقعی» نامیده و با رئالیسم یکسره نمایشی بازنمایی می‌شود در واقع تصویری اشتباه را عرضه می‌کند. نقد خود مارکس بر اقتصاد سیاسی نشان داد که شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه چگونه گرایش به آن دارد تا روابط اجتماعی واقعی را زیر نقاب «ظرایف متفاوتی و الهیاتی»<sup>۴</sup> پنهان بسازد، که برای نمونه در تحلیل کالا نمایان است. همان طور که میویل توضیح می‌دهد:

در یک اثر فرهنگی خارق‌العاده، هنرمند اینگونه وانمود می‌کند که چیزهایی که تاکنون ناممکن دانسته می‌شدند نه تنها ممکن بلکه واقعی هستند، که فضای ذهنی را به وجود می‌آورد که امر ناممکن را بازتعریف می‌کند – یا وانمود می‌کند که بازتعریف می‌کند. این تدبیر ذهنی، مقوله‌های ناواقعی را دگرگون می‌کند. این نکته‌ی مارکس را در ذهن داشته باشیم که در فعالیت مولدی که انسان‌ها به واسطه‌ی آن با جهان برهم‌کنش می‌کنند امر واقعی و امر نا-واقعی پیوسته به همدیگر ارجاع می‌دهند، و تغییر امر نا-واقعی به فرد امکان می‌دهد تا به طور متفاوتی دربارهی امر واقعی، امکان‌ها و فعلیت‌هایش بی‌اندیشد.<sup>۵</sup>

چنین «تدبیر ذهنی‌ای» را همچنین می‌توان به واسطه‌ی نظریه‌ی انتقادی محقق ساخت که موقعیت بسیار واقعی لحظه‌ی اکنون و پیکربندی فضایی را بررسی می‌کند و در عین حال می‌کوشد تا ردپاهای برخی بدیل‌های رادیکال را در دورنماهای گذرا، درخشان یا متغیر کشف کند، که می‌دانیم نظریه آن‌ها را امکان‌پذیر کرده است. چنین نظریه‌ی خارق‌العاده‌ای به درستی مناسب عدم قطعیت‌های عصر جهانی‌سازی شدن است زیرا پیشاپیش با دگرگونی ذاتی در نظام جهانی هماهنگ شده است. همان طور که میویل نتیجه می‌گیرد همچنان که با نظریه می‌اندیشیم، «خوب است که با امر خیالی نیز بی‌اندیشیم».<sup>۶</sup>

در شرایط کنونی هنوز پسامدرنی که در آن مانسته (simulacrum) غالب واقع‌ی از آب در می‌آید و جایی که حقه‌ی موثق، نیروی ضدگرانشی «واقعیتی» به دقت کالایی‌شده را از میدان به در می‌کند، این نظریه‌ی انتقادی خیالی می‌تواند در خدمت نقد ادبی و فرهنگی باشد و این وظیفه را بسیار بهتر از برخی نظریه‌های فلسفی و علمی انجام دهد که اهداف‌شان در نهایت معرفت‌شناسانه است و نه نظرورزنانه یا نقشه‌پردازانه. برای فهم این نظام جهانی پویا و موقعیت‌های متلون و متغیر خودمان در آن، به یک تخیل پخته و توانمندشده نیاز داریم که مولفه‌ی بنیادین هر پرکتیس ژئوکریتیکی است. نظریه‌ی ژئوکریتیکیال در

<sup>1</sup> See, e.g., Jameson, "Interview with Xudong Zhang", art. cit., p. 194.

<sup>2</sup> Gilles Deleuze, *Desert Islands and Other Texts, 1953-1974*, ed. David Lapoujade, transl. Michael Taormina, New York: Semiotext(e), 2004, p. 79.

<sup>3</sup> See Herbert Marcuse, "The End of Utopia", transl. J. Shapiro and S. Weber, in *Five Lectures: Psychoanalysis, Politics, and Utopia*, Boston: Beacon Press, 1970.

<sup>4</sup> Karl Marx, *Capital, Capital: A Critique of Political Economy, Vol. 1.*, transl. Samuel Moore and Edward Aveling, New York: Random House, 1906, p. 81.

<sup>5</sup> hina Mieville, "Editorial Introduction", *Symposium: Marxism and Fantasy*, in *Historical Materialism* 10.4 (2002), p. 45-46.

<sup>6</sup> *Ibid.*, p. 46.

روح‌بخشیدن به دگرگونی ناگزیر، امروزه این امکان را می‌دهد تا هر مکان و موقعیتش در تمامیت جهانی شناسایی شود، و تخیلی متأثر از و همزمان مولد نظریه نیز به همان میزان ضرورت دارد اگر می‌خواهیم نیم‌نگاهی نیز به بدیل‌های ممکن داشته باشیم.

#### کتاب‌شناسی

- Aristotle, *The Poetics*, transl. Malcolm Heath, New York: Penguin, 1996.
- Deleuze, Gilles, and Felix Guattari, *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, transl. Brian Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1987.
- Deleuze, Gilles, *Desert Islands and Other Texts, 1953-1974*, ed. David Lapoujade, transl. Michael Taormina, New York: Semiotext(e), 2004.
- Eagleton, Terry, *Literary Theory: An Introduction*, 2nd ed., Minneapolis: University of Minnesota Press, 1996.
- Foucault, Michel, "Intellectuals and Power: A Conversation between Michel Foucault and Gilles Deleuze", in *Language, Counter-Memory, Practice*, ed. Donald Bouchard, Ithaca (N.Y.): Cornell University Press, 1977, p. 205-217.
- Frank, Joseph, *The Idea of Spatial Form*, New Brunswick (N.J.): Rutgers University Press, 1991.
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich, *Hegel's Philosophy of Right*, transl. T. M. Knox, Oxford: Oxford University Press, 1967. Jameson, Fredric, *The Antinomies of Realism*, London: Verso, 2013.
- , *Archaeologies of the Future: The Desire Called Utopia and Other Science Fictions*, London: Verso, 2005.
- , *The Hegel Variations: On the Phenomenology of Spirit*, London: Verso, 2010.
- , *Marxism and Form: Twentieth-Century Dialectical Theories of Literature*, Princeton: Princeton University Press, 1971.
- , *Postmodernism, or, the Cultural Logic of Late Capitalism*, Durham (NC): Duke University Press, 1991.
- , *Representing Capital: A Reading of Volume One*, London: Verso, 2011.
- , *A Singular Modernity: Essay on the Ontology of the Present*, London: Verso, 2001.
- , *Valences of the Dialectic*, London: Verso, 2009.
- , Jameson, Fredric, « Interview with Xudong Zhang », in Jameson on Jameson: Conversations on Cultural Marxism, ed. Ian Buchanan, Durham (N.C.): Duke University Press, 2007, p. 171-202.
- , Kermode, Frank, *The Sense of an Ending: Studies in the Theory of Fiction*, Oxford: Oxford University Press, 1967.
- , Marcuse, Herbert, « The End of Utopia », transl. J. Shapiro and S. Weber, in *Five Lectures: Psychoanalysis, Politics, and Utopia*, Boston: Beacon Press, 1970, p. 62-69.
- , Marx, Karl, *Capital, Capital: A Critique of Political Economy, Vol. 1.*, transl. Samuel Moore and Edward Aveling, New York: Random House, 1906.
- Mieville, China, "Editorial Introduction", *Symposium: Marxism and Fantasy*, in *Historical Materialism* 10.4 (2002), p. 39-49.
- Prieto, Eric, *Literature, Geography, and the Postmodern Poetics of Place*, New York: Palgrave

Macmillan, 2012.

Soja, Edward W., *Thirdspace: Journeys to Los Angeles and Other Real-and-Imagined Places*, Oxford: Blackwell, 1996.

Spivak, Gayatri Chakravorty, *Death of a Discipline*, New York: Columbia University Press, 2003.

Tally, Robert T., *Fredric Jameson: The Project of Dialectical Criticism*, London: Pluto, 2014.

—, *Spatiality*, London: Routledge, 2013.

—, “Until the Dragon Comes: Geocriticism and the Prospects of Comparative Literature », *Inquire: Journal of Comparative Literature* 3.2 (Fall 2013).

—, *Utopia in the Age of Globalization: Space, Representation, and the World System*, New York: Palgrave Macmillan, 2013.

Tolkien, J. R. R., « Beowulf: The Monsters and the Critics », in *The Monsters and the Critics and Other Essays*, ed. Christopher Tolkien, New York: HarperCollins, 2006.

—, “On Fairy-Stories”, in *The Monsters and the Critics and Other Essays*, ed. Christopher Tolkien, New York: HarperCollins, 2006.

Tuan, Yi-Fu, *Space and Place: The Perspective of Experience*, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1997.

Wegner, Phillip E., *Life between Two Deaths, 1989-2001: U.S. Culture in the Long Nineties*, Durham (N.C.): Duke University Press, 2009.

Westphal, Bertrand, *Geocriticism: Real and Fictional Spaces*, transl. Robert T. Tally Jr., New York: Palgrave Macmillan, 2011.

—, *The Plausible World: A Geocritical Approach to Space, Place, and Maps*, transl. Amy Wells, New York: Palgrave Macmillan, 2013.